



زهرا اکبری شبانکاره، فرهنگی بازنشسته محله زرکش، از سال‌های تدریس می‌گوید

مویک معلم مشهدی‌یم

۲

صندوق
خاطرات

● تو را به خدا تو حرف نزن!

وسط حرف‌هایش خنده روی لب‌هایش می‌نشیند و خاطره‌ای دیگر را تعریف می‌کند: سال دوم تربیت معلم، برای کارورزی به مدرسه دخترانه عطار در قوچان رفته بودیم. معلم سر کلاس بود و من تدریس می‌کردم. راستش درس دادن بدون لهجه مشهدی برایم خیلی سخت بود؛ حس می‌کردم تسلطم کمتر شده است. همین که معلم از کلاس بیرون رفت، با ذوق گفتم: «خیله خُب بچه‌ها، حالا ادامه درس بزنان مگووم». هنوز لب‌خند بچه‌ها یادم هست. بعد برای اینکه جدی‌تر باشم، گفتم: «بینن مو معلم سختگیریم؛ بچه‌های آرومی پشن، وگرنه از مو بد می‌بینن.»

بچه‌ها از جدی‌تم ترسیدند و کلاس یک دفعه ساکت شد. او مکتبی می‌کند و بالی‌خند ادامه می‌دهد: دوستم، فاطمه نوری که همراهم بود، گفت بیابرون. از خنده ریسه رفته بود. می‌گفت چرا این طوری حرف می‌زنی؟ هیچ وقت یادم نمی‌رود؛ همین که از کلاس بیرون آمدم، صدای خنده بچه‌ها کل راهرو را برداشت. زهرا خانم می‌گوید بعد از آن، هر بار که با فاطمه جایی می‌رفتند، دوستش با شوخی می‌گفت «تو رو خدا تو حرف نزن!»، چون تا دهانش را باز می‌کرد، همه می‌فهمیدند اهل مشهد است. وقتی این خاطره را در خانه تعریف می‌کند، پدرش هم با مهربانی اما جدی به او می‌گوید «تو معلمی و باید با ادبیات درست با دانش آموزانت صحبت کنی. قرار است به آن هادستور زبان فارسی یاد بدهی، آن هم بچه‌هایی که مشهدی نیستند.»

● لهجه‌ای که آرام‌آرام کمرنگ شد

زهرا خانم نفسی می‌کشد و به سال‌های بعد اشاره می‌کند: «وقتی ازدواج کردم، همسرم ترک زبان بود. فارسی معمول صحبت می‌کرد و کم‌کم من هم در جمع خانواده همسرم مجبور شدم معمولی‌تر حرف بزنم. از آن لهجه غلیظ مشهدی فاصله گرفتم. اما هنوز هم ته صدایم، همان لحن قدیمی هست؛ لحنی که برای من فقط یک شیوه حرف زدن نیست، بخشی از هویت من است.»



حمیده صفائی زهرا اکبری شبانکاره، معلم بازنشسته ساکن محله زرکش (شهید بصیر)، از همان کودکی که زبان باز کرد، لهجه مشهدی جزوی جدانشدنی از گفتارش شد. آن قدر به این لهجه علاقه داشت که نه تنها در خانه، بلکه در جمع دوستان و بعد‌ها در محیط‌های آموزشی نیز همان طور حرف می‌زد؛ عادت‌ها که سال‌ها بعد، در دوران تدریس، برایش خاطره‌های شیرین و بامزه‌ای ساخت.

● تو چند نفر هستی؟

این فرهنگی بازنشسته می‌گوید: از همان بچگی عاشق معلمی بودم. دوران دبیرستان به بچه‌های ابتدایی و راهنمایی محله درس می‌دادم و برای هر درس ۵ تومان می‌گرفتم. همین علاقه باعث شد بروم تربیت معلم. دانشجوی قوچان شدم و از همان جا مسیر حرفه‌ای زندگی‌ام شکل گرفت. زهرا خانم ادامه می‌دهد: در خانه ما همه مشهدی صحبت می‌کردند و من هم به این لهجه خیلی علاقه داشتم. بیرون از خانه هم همین طور حرف می‌زدم. حتی دوران دانشجویی، در خوابگاه و دانشگاه، مشهدی صحبت می‌کردم. آن قدر هم کلاسی‌هایم تذکر می‌دادند که سر کلاس سعی می‌کردم واژه‌های مشهدی را کمتر به کار ببرم. اما فعل‌های اول شخص را جمع می‌بستم! گاهی استاد‌هایم به شوخی می‌گفتند «مگر تو چند نفر هستی که این قدر فعل جمع استفاده می‌کنی؟»

نوجوان داستان نویس محله ارشاد، با یکی از داستان‌هایش به برنامه «هدهد سفید» رفت

ماهی رکسانا در قاب تلویزیون

● داستان «نجات ماهی» درباره چیست؟

یک بار مادرم درباره روش «هایملیخ» توضیح می‌داد و می‌گفت اگر چیزی در گلویمان گیر کرد، چطور می‌توانیم به دیگران کمک کنیم. حین تمرین بود که به ذهنم رسید داستانی بنویسم که در آن ماهی قصه من پلاستیکی در گلویش گیر کرده است و ماهی‌های دیگر باید او را نجات دهند.

● چطور در مسابقه داستان نویسی شرکت کردی؟

عضو کتابخانه هجرت در محله هستم و آنجا متوجه شدم که کودکان و نوجوانان علاقه مند به داستان نویسی می‌توانند در این مسابقه شرکت کنند. وقتی این داستان را نوشتم، فکر نمی‌کردم بتوانم در استان برگزیده و به برنامه «هدهد سفید» دعوت شوم.

● از تجربه حضور در برنامه «هدهد سفید» بگو

تجربه خوبی بود. در این برنامه درباره نحوه نوشتن داستان تصویری صحبت کردم؛ اینکه چطور می‌توان از ایده‌های ساده به یک داستان جذاب رسید.

● در حوزه دیگری هم داستان نوشته‌ای؟

مشغول پژوهش درباره پرندگان ایران هستم و می‌خواهم بعد از انجام تحقیقاتم درباره حفظ گونه‌های مختلف پرندگان داستان بنویسم.

● فعالیت دیگری هم داری؟

مادرم با مرکز دارالاکرام همکاری دارد و برای بچه‌های بی‌سرپرست و بدسرپرست آنجا کتابخانه تهیه کرده است و به آن‌ها آموزش می‌دهد. من هم همراهش می‌روم و به بچه‌هایی که از تحصیل بازمانده‌اند، فارسی و ریاضی یاد می‌دهم.



● چطور سراغ داستان تصویری رفتی؟

به نقاشی علاقه دارم و دوست دارم در کنار نوشتن از تصویر هم استفاده کنم. وقتی کلاس اول تمام شد، علاوه بر نوشتن داستان، تصویرش را هم می‌کشیدم.

● داستان‌هایت درباره چه موضوعاتی است؟

چون به طبیعت و محیط زیست علاقه زیادی دارم، معمولاً در همین مورد تحقیق و پژوهش می‌کنم. من و دوستان و خواهرم بارها به بازدیدهای علمی رفته‌ایم. از موزه علوم و زمین موزه «بازیم» دیدن کرده‌ایم و این بازدیدها کمک کرد تا علاقه‌ام به این حوزه بیشتر شود.

صدرا از همان زمان که چشم باز کرد، در خانه‌شان با کتابخانه‌ای روبه‌رو شد که او را به مطالعه، پژوهش و داستان نویسی علاقه مند کرد. رکسانا حسین زاده، دانش آموز کلاس هشتم محله ارشاد، توانسته با نوشتن کتاب تصویری «نجات ماهی»، مقام اول داستان نویسی رادر سال ۱۴۰۳ به دست آورد. این مسابقه را نهاد کتابخانه‌های عمومی کشور برگزار کرده و رکسانا از طریق کتابخانه هجرت در آن شرکت کرده و تاسطح استانی پیش رفته است. او به خاطر این داستان به برنامه «هدهد سفید» که از شبکه پویا پخش می‌شود، دعوت شد و درباره کارش صحبت کرده است. رکسانا علاوه بر این، همراه مادرش به کودکان بی‌سرپرست و بدسرپرست مرکز دارالاکرام که از تحصیل بازمانده‌اند، ریاضی و فارسی آموزش می‌دهد.

● چه شد که سراغ داستان نویسی رفتی؟

از وقتی به یاد دارم، خواهر بزرگم و دوستانش با هم کتاب می‌خواندند و قصه می‌نوشتند. من هم از چهار سالگی به پژوهش و داستان نویسی علاقه مند شدم.

● اولین داستانت را کی نوشتی؟

هنوز مدرسه نمی‌رفتم. اولین داستان‌هایم را با عروسک‌ها و سازه‌های گلی که درست می‌کردم، در ذهنم می‌ساختم. هرکدام از سازه‌های گلی‌ام یک شخصیت بودند و داستان درباره آن‌ها بود. مادرم کنارم می‌نشست و داستانی را که می‌گفتم، می‌نوشت.

